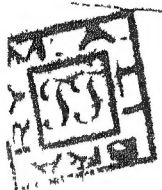


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کتاب عالمگیری

در بیان منشی و نسخ و خط و کتابت
و منشی و نسخ و خط و کتابت
و منشی و نسخ و خط و کتابت





۱۱ من است از باده سستی غم از
 نوشیدن ۱۲ از باده چرخ
 اینک افغان ۱۳ زک
 ۱۴ براده غم
 ۱۵ استول میبش و خشم
 ۱۶ داشتند آن
 ۱۷ را به دست آن
 ۱۸ در ۱۹
 ۲۰ بهی خشمش و خشمش
 ۲۱ به ۲۲
 ۲۳ کسی از باده سستی غم
 ۲۴ تو به ۲۵
 ۲۶ که بچه و بچه
 ۲۷ رفت ز ۲۸
 ۲۹ از باده سستی غم
 ۳۰ دامن ۳۱
 ۳۲ به ۳۳
 ۳۴ به ۳۵

[illegible]

کرده اند که چه ضابطه نیست که بکثرش نذر اری حمت شود لیکن چون کار است بسته از دست آورده
 و پاش طر افروز علاوه آن انداد ایم از همان بی سطر به کار انجا آورده کی بگیر و شکر این دست
 علمی که انوقت توبه است بجای آورده رفته از فرزندان عیال خیرین تصدیک حال احصیه از فرزندان
 سکر او گذشت نموده عوض آن مجال بگیر بخیر و بد و ضرورت خواه و گذشت طلبه از آن اینجا
 و استخوان نچه بود بر تپست یافته عوض یافتن ممکن نیست بویسد که توفیر مجال گیر آورده از همانجا بد
 رفته از فرزندان و تمام عظم حفظ اند که از رواج صواب و بد بعضی سید که پارسا گوید با
 که از مال نخواست پندار بایه شور و فساد شده و بعد از کار لالی بود از دست تو که چند پیش از آن
 از جنبد اقبال چون گذشته شد و چشم و دل گشت از شد علی کل حال بیت استخوان و این است و هم
 این استان قریب است و منی تحقیق ظهور این از تفریق فیض بیت از فرزندان است که از انداد او
 کار کا همه با شاهی بکنند باین توبه که نیست خیالی بر باین نیاید اما سواد توفیر خواه نذر و سید
 آن از نذر حمت نمود چون این بند و جان قبل است آورده که گویا بخشش از آن باز نمانده او را
 پانصد و شصت صد و خواب را و خلعت و شمشیر سپ باندی بخشیدیم از فرزندان عیال و نذر و
 تپاناد و از آن مثال او بود و بیتی شاکرین آفرین تعقل نیابت صواب و نذر و نذر و نذر
 دیگر از این است این تپاناد و رفته از فرزندان عیال و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر
 تفریق کردن ببلور و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر
 از نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر
 سوره جان است که شل حسن جان سپرد و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر
 نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر
 والا این صواب و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر و نذر

۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰

نفاق با مردم کار ضایع کاری نیست رفته هم فرزند علیجاه رو کرد علی حضرت شام غلبانی
 تشریف آوردند سعد الله خان علی مردان خان موجب لال خاطر اشرف استفسار نمودند حضرت
 فرمودند که چند کس از ناظران ملک مال طعمه اجل شده اند و عمر دیگر با فرزند کوه بابل سطر می آیند که در
 متحمل چنان امور خطیر توانند باشند باندیشه اینک بیا و انتظام آید بشود و خاطر شرف دست و پا چنان کرد
 که رونق جهات خلافت نزل بنیاد و محضر منیمیت شخص قریبی است باین چکس از نوکران خانه غلام
 چنان تربیت شده اند که منصب و اکا با و شاهی خدمات و بوجبات و رونق و رونق معاملات
 مله و دارند بجز اجتماع این حرف مزاج اشرف و حق پدید آمد حکم شد که آخر روز بلا مرتب بیا
 تا بصورت و سیرت آنها گرد شود و چه خوش باشد اگر کار با خاطر خواه می شدی اگر در چنانچه وقت بخص
 پسر نو را که تحصیل است ملازمت قدس عرض اینسانی و کار دانی داده هر یک بنیایات و
 قدر دانی خدیو آفاق منصب لایق از ذات تابینان غرضت خاص وقت و آنحضرت خان بکورا
 نیز مشمول عطف خاص فرموده بکیناری و دست و چهره و ارفاده فرمودند و ای وقت تو
 خوش که وقت ما خوش کردی خان صوف و جنب شکرت پذیرایی عرض و تفصیلات خداوند
 بکینار هر بل استحقاق بخش کرد رفته ۹۹ فرزند علیجاه کایا خان و شیکار بخشی چنانچه است
 بیت هر کس شتم کس بیرون فلکش هم بدان بپذیرد و آن اگر چه بکینار نسق آنچه کردید کردید
 اما اگر استعمال رواج از نیند آید خوب بود و محض قصد اگر چه از این عدالت است لیکن
 دل آزاری موجب آشنودی حضرت باری است از اینجا است که گفته اند و عفو و عفو است که در
 اتفاق نیست رفته فرزند علیجاه سعادت توام محمد عظم حفظ الله و سلم شام حالت اسپا
 سوکار نادیده آید جا بگنجد چنین آخته بگی سیاست شدیدی نمودند خطاب صفت بکین خان
 باین چه خبری بیا شد و بکینش نام از بکی کافور و توان علی حضرت است که آدمی شغور ضایع کا
 سیاه است که کسب قدرت است

نفاق با مردم کار ضایع کاری نیست رفته هم فرزند علیجاه رو کرد علی حضرت شام غلبانی
 تشریف آوردند سعد الله خان علی مردان خان موجب لال خاطر اشرف استفسار نمودند حضرت
 فرمودند که چند کس از ناظران ملک مال طعمه اجل شده اند و عمر دیگر با فرزند کوه بابل سطر می آیند که در
 متحمل چنان امور خطیر توانند باشند باندیشه اینک بیا و انتظام آید بشود و خاطر شرف دست و پا چنان کرد
 که رونق جهات خلافت نزل بنیاد و محضر منیمیت شخص قریبی است باین چکس از نوکران خانه غلام
 چنان تربیت شده اند که منصب و اکا با و شاهی خدمات و بوجبات و رونق و رونق معاملات
 مله و دارند بجز اجتماع این حرف مزاج اشرف و حق پدید آمد حکم شد که آخر روز بلا مرتب بیا
 تا بصورت و سیرت آنها گرد شود و چه خوش باشد اگر کار با خاطر خواه می شدی اگر در چنانچه وقت بخص
 پسر نو را که تحصیل است ملازمت قدس عرض اینسانی و کار دانی داده هر یک بنیایات و
 قدر دانی خدیو آفاق منصب لایق از ذات تابینان غرضت خاص وقت و آنحضرت خان بکورا
 نیز مشمول عطف خاص فرموده بکیناری و دست و چهره و ارفاده فرمودند و ای وقت تو
 خوش که وقت ما خوش کردی خان صوف و جنب شکرت پذیرایی عرض و تفصیلات خداوند
 بکینار هر بل استحقاق بخش کرد رفته ۹۹ فرزند علیجاه کایا خان و شیکار بخشی چنانچه است
 بیت هر کس شتم کس بیرون فلکش هم بدان بپذیرد و آن اگر چه بکینار نسق آنچه کردید کردید
 اما اگر استعمال رواج از نیند آید خوب بود و محض قصد اگر چه از این عدالت است لیکن
 دل آزاری موجب آشنودی حضرت باری است از اینجا است که گفته اند و عفو و عفو است که در
 اتفاق نیست رفته فرزند علیجاه سعادت توام محمد عظم حفظ الله و سلم شام حالت اسپا
 سوکار نادیده آید جا بگنجد چنین آخته بگی سیاست شدیدی نمودند خطاب صفت بکین خان
 باین چه خبری بیا شد و بکینش نام از بکی کافور و توان علی حضرت است که آدمی شغور ضایع کا
 سیاه است که کسب قدرت است

میباشد چه باید کرد که از محرم و مشاق و سفر و اساق وقت ضرورت بخوبی بوقت نیتوان نمود
ایشان کسی را از نیند های رکاب خود بخوبی کرده عرض نمایند هر دو با همین مردان بسیار
چه توان کرد در زمان نیند قیام فرزند عالیجاه آینه نگار گنجه لوتی برود نمودی دوستی که این
شایسته هزار و پید سال از نیند داری می آید و این فوج از زیاده از هزار و دویست و نعل
نی نمایندنی تحقیق این را داری نیست اینست استال عرم محض حرم است اگر از صبح
چون یک میگفتند مضائقه نیست چون این تقدیر خیرات این طایفه شود اول تحقیقات اینان
نظم صورت بدوان و بشود بعد اثبات نمیده خواهد شد اینجا از رعیت پیدا میشود نصف بجایدار
است و سوا آن با خالصه تفریه است و عطری حضرت شخصی هنگام عبور سوار خان میگفتند
خواند که این عصر نیست اشراج جمیع حناست خدیو عادل وزیر عظمی از بزرگترین خلق
فرمان حال شکرانه این عطیات از جناب ایندی فرجات قدس از جمله فرجات است آن حضرت
استماع این حروف و سوا رساندن اندکی مکث نموده بند با خاص از دو طلبیده و
شستند و اورا بنایت خلعت نوختند سعد الله خان در آن وقت تسبیح و الا رسانید که
مرد خوش خوش بقدر و هر یک سیر قیام فرزند عالیجاه سید خان بساط طرف جنگ
صلی از نظر علی حضرت گذرانید و محقق در حق او کلمات خیر را کرد و سعد الله خان
گفت خوشحال سید خان که چنین آدم شیکش میکند و عرض خوش وایش نمیدید
ببار آنحضرت فت که نوکران نیند را شایسته آرد و در دم خوب کار و رونق کار را داشت
که این منت بگذرانند که در خوش تحریر و قریب عال آباد آن کاسیاسی قبیله دار را بسیار
بیم حال باشد بهر سمت و از نظر اشرف بگذرانند ایام نور را عرض نمود که آدم صفت در
میشد چهره عمل که سینه از کار نصب سنور و عطا خلعت فاخره تیار می باید شد

بدیوار ایشان چنین خیال جهل اگر حضور اقدس بیاید منصب پادشاهی خدایا زانین بخت
 نداریم رفته ۶ فرزند عالیجاه بدیت نشین تو از تو بهر باید تا عقل و دین بفرماید از
 دیر باز سمع میشود که در محالات تحول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که بگو آرسد واقع
 ظلم از سر و کند مظلوم ردیو آن قضایا نام و اعمال بوسیند خوشی و م را این را قید رختیا دادن و ختیا
 افزون که دیگر یاد کار و مجال عرض نشاند یعنی دارد اگر چه استقلال آدم کافر باید از فرزندان
 فاعمال مختار است و بخیر و یاساخته از خبر خشن محض بیچاره ای بامشین و باین گماند و
 فنی اگر خوری آنکه او تیر از رخ رستی گمان کج دید و بنگر که چگونه مست از خانه او و فرو
 تبر از آن مظلومان که هنگام عا کردن و جابت از در حق بهر استقبال می آید و رفته ۶ فرزند
 افتخار خان را یام خدمت نسامانی از خوش طعری و همیانی و خبر و سی زدن خوبی عرض نمود که
 بی یانیت مخصوص اخذ و حیرال نیست رستی را بخلاف ملک را برست از خون همین حیانت است
 خیلی خوش گردیدیم و هیچ قربان اهل خدمات حضور و قدغن فرمودیم که احوال کسری را بی کم و کاش
 عرض میکرد و باند کسری را بختی می شنائی و بگمانی مظلوم را در رفته ۶ فرزند عالیجاه خست کسری
 را بگره ای حضرت خطاب را بپندار خستیده و قدر دارین فرمودند از شاه نمودند که بیان ما و کسری
 طلبان این شیشه بیاور و دست نو فر از آن اضافه بگره رجوع شود و چهار پنج منصب آخر روز که در چنین
 نقشه و بجات عمارت می بینم از نظر نگذاردند و حسب سبب هر یک بظلمات ریخته براجا که حکم
 فرمایم باین بهار و غرض از تقیحه کم بود هر قدر شکات و اع بود امیر خشیان باینه بفرمود
 رسانیده سپان بیاور ساند و حکم و دیوان نمایرید بلیب شایق توجیه از کارها خبر
 اند از سق و بط خستال کلی رفته یا آنحضرت که میفرمودند که دیوانیان سرکوب انبیان و
 قوه داران دارد و عرض کمر و کرده خشیان منصب داران آنها را و درین و بدقیق شعور

۶ فرزند عالیجاه بدیت نشین تو از تو بهر باید تا عقل و دین بفرماید از
 دیر باز سمع میشود که در محالات تحول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که بگو آرسد واقع
 ظلم از سر و کند مظلوم ردیو آن قضایا نام و اعمال بوسیند خوشی و م را این را قید رختیا دادن و ختیا
 افزون که دیگر یاد کار و مجال عرض نشاند یعنی دارد اگر چه استقلال آدم کافر باید از فرزندان
 فاعمال مختار است و بخیر و یاساخته از خبر خشن محض بیچاره ای بامشین و باین گماند و
 فنی اگر خوری آنکه او تیر از رخ رستی گمان کج دید و بنگر که چگونه مست از خانه او و فرو
 تبر از آن مظلومان که هنگام عا کردن و جابت از در حق بهر استقبال می آید و رفته ۶ فرزند
 افتخار خان را یام خدمت نسامانی از خوش طعری و همیانی و خبر و سی زدن خوبی عرض نمود که
 بی یانیت مخصوص اخذ و حیرال نیست رستی را بخلاف ملک را برست از خون همین حیانت است
 خیلی خوش گردیدیم و هیچ قربان اهل خدمات حضور و قدغن فرمودیم که احوال کسری را بی کم و کاش
 عرض میکرد و باند کسری را بختی می شنائی و بگمانی مظلوم را در رفته ۶ فرزند عالیجاه خست کسری
 را بگره ای حضرت خطاب را بپندار خستیده و قدر دارین فرمودند از شاه نمودند که بیان ما و کسری
 طلبان این شیشه بیاور و دست نو فر از آن اضافه بگره رجوع شود و چهار پنج منصب آخر روز که در چنین
 نقشه و بجات عمارت می بینم از نظر نگذاردند و حسب سبب هر یک بظلمات ریخته براجا که حکم
 فرمایم باین بهار و غرض از تقیحه کم بود هر قدر شکات و اع بود امیر خشیان باینه بفرمود
 رسانیده سپان بیاور ساند و حکم و دیوان نمایرید بلیب شایق توجیه از کارها خبر
 اند از سق و بط خستال کلی رفته یا آنحضرت که میفرمودند که دیوانیان سرکوب انبیان و
 قوه داران دارد و عرض کمر و کرده خشیان منصب داران آنها را و درین و بدقیق شعور

بهر اینای لوگست توجه بگرازند و منتظر حکم و تنبیه سرشان متوقع ضایع نشوید که اگر آن نشود که
 ملک از شماسست ما خود افتاب لبایم قوه ع فرزند زاده بهاد فرزند آن مزاجدان
 برای ضایع حاله داران و وقعه نگاران می نویسند آن فرزند زاده چو تاجوزیجا بنمایند بلکه اگر
 دانستند وقت و قوه نگاری بگیری مقرر نمایند که حال او قوه نگار واقع نگار نماید بیت چون
 غرض که در پند و پند شد صد جانب دل بس و دیده شده قوه ع بنام شاهزاده محمد بنیدار
 پسران سلطان محمد شاه بهاد فرزند زاده بهاد فرزند آن خارج بفرض سید که به کام بود
 فرزند زاده در قوه پوزخیر ملکن به موضع و به که جهت مصارت باغ جمال ایگم تعلق دارد
 تا ختم و یکم درین باب آن بیدار بخت نوشت ایشان بخت نامه بخت یکم نوشتند آن
 چو بختاب نگاشتند سوال جوابی که بیان هم واقع شد بختی بختی و قوه ع فرزند زاده
 چون شامش طلوعی شاه را که پیشتر گرفته آید گردانیده آید این که سرشت از فرزند علی شاه
 بنابر اینکه ریاست است گرفته نشد اما فرشتی از علی شاه و بی ندر قوه ع فرزند زاده بهاد فرزند
 دفع مرض ظاهری و نه منصب و عااجاب تعون و قرب نمایند جیغ فضل علی شافق القضا اند که
 هم کردن سوره خلاص سوره فاتحه بر آب آشامیدن آن خیلی سیر لایرست اگر چه زن دن نام
 خود باطله قوه ع و غلظت روغن غیره جناس مول لایت اهل اسلام آنجا نیست اما چون
 فیض این جان همی کثیر از محتاجان و ساکین سید علی حضرت هم در یک دو مرتبه عصر سیرا
 وزن کرده هم وزن ات قدس استحقان خیرات نیکو دند اگر آن نوال البصار هم در یک دو مرتبه
 هر یک به بهت بار با جناس جدا گانه که در صد و یو یافوت عصر خود را وزن کرده بنام و یک و به
 برای دفع بلیات و حالی جسمانی خوب مناسب است ضعف فقر و عجز و نوبسته و در بار ما هم در او
 الله تعالی کافی الله صا قوه ع فرزند زاده غریب سودا غایب است منصب و شاهی به

بیدار کردن وقت
 گردیدن ۱۱ من وقت
 ۱۲ من وقت
 ۱۳ من وقت
 ۱۴ من وقت
 ۱۵ من وقت
 ۱۶ من وقت
 ۱۷ من وقت
 ۱۸ من وقت
 ۱۹ من وقت
 ۲۰ من وقت
 ۲۱ من وقت
 ۲۲ من وقت
 ۲۳ من وقت
 ۲۴ من وقت
 ۲۵ من وقت
 ۲۶ من وقت
 ۲۷ من وقت
 ۲۸ من وقت
 ۲۹ من وقت
 ۳۰ من وقت
 ۳۱ من وقت
 ۳۲ من وقت
 ۳۳ من وقت
 ۳۴ من وقت
 ۳۵ من وقت
 ۳۶ من وقت
 ۳۷ من وقت
 ۳۸ من وقت
 ۳۹ من وقت
 ۴۰ من وقت
 ۴۱ من وقت
 ۴۲ من وقت
 ۴۳ من وقت
 ۴۴ من وقت
 ۴۵ من وقت
 ۴۶ من وقت
 ۴۷ من وقت
 ۴۸ من وقت
 ۴۹ من وقت
 ۵۰ من وقت
 ۵۱ من وقت
 ۵۲ من وقت
 ۵۳ من وقت
 ۵۴ من وقت
 ۵۵ من وقت
 ۵۶ من وقت
 ۵۷ من وقت
 ۵۸ من وقت
 ۵۹ من وقت
 ۶۰ من وقت
 ۶۱ من وقت
 ۶۲ من وقت
 ۶۳ من وقت
 ۶۴ من وقت
 ۶۵ من وقت
 ۶۶ من وقت
 ۶۷ من وقت
 ۶۸ من وقت
 ۶۹ من وقت
 ۷۰ من وقت
 ۷۱ من وقت
 ۷۲ من وقت
 ۷۳ من وقت
 ۷۴ من وقت
 ۷۵ من وقت
 ۷۶ من وقت
 ۷۷ من وقت
 ۷۸ من وقت
 ۷۹ من وقت
 ۸۰ من وقت
 ۸۱ من وقت
 ۸۲ من وقت
 ۸۳ من وقت
 ۸۴ من وقت
 ۸۵ من وقت
 ۸۶ من وقت
 ۸۷ من وقت
 ۸۸ من وقت
 ۸۹ من وقت
 ۹۰ من وقت
 ۹۱ من وقت
 ۹۲ من وقت
 ۹۳ من وقت
 ۹۴ من وقت
 ۹۵ من وقت
 ۹۶ من وقت
 ۹۷ من وقت
 ۹۸ من وقت
 ۹۹ من وقت
 ۱۰۰ من وقت

اگر بخاطر او یا فضل محض رفته ۹ امیر خان بهال دلی ندریدیز ستاده چنانکه اکثر خبر
 ضائع بماند بوسه که در روز دوا سال میشت باشد اگر چه گمانست قهر و عصبانیت
 بیدل و زنه بهایباش و آنچه او کار داریم اکثری و گمانست هر رفته ۹ آن ندر را
 طرا با اگر بخیران در گذشت اگر چه لازم باید گذشت عتافان آتی است ماه زندگی بهوار
 آن ندر و دیوان و سلطنت لایه که برادر است بوسه که سوال آن بهر بوسه که تمام
 نقیر و طمیر و امی و در بلکه بهر گاهی فرو گذشت نشود و نه بیدار و خارج نیز بقیه بهر حال
 گرفته داشته و تحو با سیدیم سلفا کرده بهر چه باید و قید خود را که این حق بجا است چندی را که
 خلیفه وقت به صلاح پیاور عاتی افزون از شرح نماید حق منین بالمال کرده بهر بوسه که تمام
 برای پاشا طرش این بهصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چنانکه بزرگ میر بهیت گشایا شدن
 ششم بهر بوسه که تمام رفته رفته امیر خان را صد اضافه حمت شده آن ندر و بوسی
 حکم ساز که دیوان تسلیمات بکند و مخلصان در باب عانت دیوان علم خواهد نوشت که در
 بهر چه نیست خواهد کرد و رفته اسیر چینی بهر چه این خان داریم بهر صاحب جمع و با خیر حکم
 رساند که بوسیله قیمت مناسب آخر و غیره بگذارد اگر چه بوسیله نیست بهر چه بوسیله چهار نفر
 که در گذشته بهر عتایت خود با چون طفاست بهر اول خوشی چون عطا میایقند ندر علی حضرت
 صادق خان ششی بخشیده بود و تو تکیه بن سیر سید و بزرگ شد از بستان آن نمی فرمود و رفته
 ندری درگاه حسین علی بن بافر ندر زاده غلام الدین و بهر بزرگی نموده بی اجازت بهر چه آمد
 چنانچه شایسته بود که او نوشته می نصب باید کرد و جاگیر بطنه و دیگر از رعیت شود و میت کند
 بیاد و راجع بهر که کمان چنین گشت بهر که بکار و شده خود باشد من شرو و الله است
 اعان رفته ۱۰ اشانی که فرزند را خندان آن ندر و اخلاص بهر ندر نوشته بود و بهر بوسه که تمام

۹۰
 نرسب زنده بود
 عتافان آتی است
 ماه زندگی بهوار
 خلیفه وقت به صلاح
 برای پاشا طرش
 ششم بهر بوسه که تمام
 حکم ساز که دیوان
 بهر چه نیست خواهد
 رساند که بوسیله
 که در گذشته بهر
 صادق خان ششی
 ندری درگاه حسین
 چنانچه شایسته بود
 بیاد و راجع بهر
 اعان رفته ۱۰

و ارکان قلمه افتد و بنودی این عقد کتایش با پفرمان هم درین ماده میفرستیم و آنچه باید بداند
 خود بداند که کیدی نویسم بیت با سیدهای چنین شاخ شاخ و باریم چشم کتایش مندرج
 استغفر الله استغفر الله رقیعه ۱۲۲ از افراد ستاده سواج نگار لشکر فرزند زاده معلوم شد که
 شکران خان وجود نزد یک نمودار شدن عظیم شرب هم مشغول ماند و خود سوازی نکرده کان را
 به بنیاده آنها فرستاد و بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شرب و تماشای رقص
 گذرانید با تملع خمر و قلع نیگردد و درین منوع قصد صراحت دارد از آنجا که سواج نگار را
 برای آن نفسانی چیزهای بسیار بخانه زلادان تربیت کرده امی بنده باید که آن فدوی
 بدیوان برگرداند که به مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و حضور و غرض در رقیعه ۱۲ الفتح الله
 بوسیله که جن خدمت فصل از غرض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این نقضانی
 بخدوت فروشی مبدل نکند و به آزرده کردن سر کرده مارا سرگران نماید رقیعه ۱۲ استمنه خان
 فردیکه شعر خرابی جاگیر خوبیب چاوانی فرزدان بهر خود نوشته فرستاده بطوریکه التماس نمودند
 معروخان بگوشتالی آن گروه تفاوت نشان کرده است حکم بخان نیز و خجاک باید نگار
 که چون عظیم بیست خلعت اصدق خود را جمیع شایسته آن طرف فرستد رقیعه ۱۲ اسید
 که خطوط با فرستاده و آنها چیزهای بسیار نموده که سواج نگار بند سورت را تغییر باید کرد و
 خلعت حکیم اشرف متونی را خدمت دارش فامفر فرموده باضانه پوسیه قوت دل بخشد بسید
 باید نوشت که بعد ازین در عبادات اهل خدمات که بقوای آیت کریمه ولا ترکوا الی الذین
 فتمسکوا بالادب و حقیقت ظالم اند و خل نموده باشند خدایان یغیر و عظیم باشد نفس و عظیم
 در حرق سدی بودن خود به عاصوت فی الله و نموده اند قوت فی الله موت حیات این نیا درگاه
 بی نیازیم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت لی فی الدنیا و الآخرة توفی سعادتی با

ای قلمه افتد و بنودی این عقد کتایش با پفرمان هم درین ماده میفرستیم و آنچه باید بداند
 خود بداند که کیدی نویسم بیت با سیدهای چنین شاخ شاخ و باریم چشم کتایش مندرج
 استغفر الله استغفر الله رقیعه ۱۲۲ از افراد ستاده سواج نگار لشکر فرزند زاده معلوم شد که
 شکران خان وجود نزد یک نمودار شدن عظیم شرب هم مشغول ماند و خود سوازی نکرده کان را
 به بنیاده آنها فرستاد و بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شرب و تماشای رقص
 گذرانید با تملع خمر و قلع نیگردد و درین منوع قصد صراحت دارد از آنجا که سواج نگار را
 برای آن نفسانی چیزهای بسیار بخانه زلادان تربیت کرده امی بنده باید که آن فدوی
 بدیوان برگرداند که به مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و حضور و غرض در رقیعه ۱۲ الفتح الله
 بوسیله که جن خدمت فصل از غرض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این نقضانی
 بخدوت فروشی مبدل نکند و به آزرده کردن سر کرده مارا سرگران نماید رقیعه ۱۲ استمنه خان
 فردیکه شعر خرابی جاگیر خوبیب چاوانی فرزدان بهر خود نوشته فرستاده بطوریکه التماس نمودند
 معروخان بگوشتالی آن گروه تفاوت نشان کرده است حکم بخان نیز و خجاک باید نگار
 که چون عظیم بیست خلعت اصدق خود را جمیع شایسته آن طرف فرستد رقیعه ۱۲ اسید
 که خطوط با فرستاده و آنها چیزهای بسیار نموده که سواج نگار بند سورت را تغییر باید کرد و
 خلعت حکیم اشرف متونی را خدمت دارش فامفر فرموده باضانه پوسیه قوت دل بخشد بسید
 باید نوشت که بعد ازین در عبادات اهل خدمات که بقوای آیت کریمه ولا ترکوا الی الذین
 فتمسکوا بالادب و حقیقت ظالم اند و خل نموده باشند خدایان یغیر و عظیم باشد نفس و عظیم
 در حرق سدی بودن خود به عاصوت فی الله و نموده اند قوت فی الله موت حیات این نیا درگاه
 بی نیازیم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت لی فی الدنیا و الآخرة توفی سعادتی با

درجات عالی

سید زاده که این منصب صحیح است چنانچه در ذیل سید زاده و او شسته معتقد خان می
 نیست که خواه خواه بران عمل توان کرد و بنده است ازین چیز بایستد و در حال چون از خود بخود
 بنیاد است و خشی شده بنویسد که بدیوانی که بر آید آمد خبر دار باشد رفته ۴۴ اسد خان و پیش
 حضور نشسته اند که پادشاه را به بجا می رانای حلی که بر لبه انداخته اند که بگوید آید چنانچه
 یک از بهین اراده و حاشیه قاپای قلعه رفتند ازینندار مرد و از خبر داری بنده پادشاهی
 نتوانست از قلعه بر آید و ایشان بایستد و از خبر در فتح قلعه بهین سبب است حکم در بجا می افتد
 و مفتوح سخن قلعه بانه بایستد و در تعلیم آورده و حاله یار علی بیگ نو که بزرگ لغت نشود
 که شل پادشاه را در مرحوم و بنفوس بجا می افتد چون در دو کار پادشاهی بهیم شود و در حقوق خدمت
 صد ساله العالی طفال است که پیشو یک در دو کار و کان خدو بنده و شریف مکر در بنده و ستان
 ویت بسبب زنده بهر سال بر کجای نفع خود را می میسر تین میلنها که میفریم بکری مستحقین
 بخت از فکری بجا بایستد نو که بان جماعت بسبب است این ملک حق بران سید بسود اگر ان
 عمده و مالداران و تجار بنده و باران شمرت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری معرفت بنای مردم
 اهل استحقاق حریین شریفین سلم نو اندر سید بواسطت آنها ارسال شده آید خواهی نخواهی
 اظهار شمرت ندر بکار و الا هم نیست طلب نو دی اراج مطهر و حضرت جناب جل و علایک است
 صلی الله علیه و آله و صحابه در صورتیکه نمی شنوند باشد چه استحقاق این ملک بایستد که بگوید
 مقامات جلوه او بجهان مطهر است سخن او بر لبه این جل آورید قیامت بنای اسد خان قوه
 بهین و خلافت محمد شاه بهادرنویسد بلکه عرض شد که که بنویسد ویت فوج با جلال
 به شیخ که یک اندر بیا بجا باشد بدوش سپاهی بود و هم تصدی از او شش مفصل اطلاع ندارد به
 او نیست بکار در خارج برض سید که ویل منصب اریکه در حویله میجر جلگیر وارد بنا بر تفضیل

سید زاده که این منصب صحیح است چنانچه در ذیل سید زاده و او شسته معتقد خان می
 نیست که خواه خواه بران عمل توان کرد و بنده است ازین چیز بایستد و در حال چون از خود بخود
 بنیاد است و خشی شده بنویسد که بدیوانی که بر آید آمد خبر دار باشد رفته ۴۴ اسد خان و پیش
 حضور نشسته اند که پادشاه را به بجا می رانای حلی که بر لبه انداخته اند که بگوید آید چنانچه
 یک از بهین اراده و حاشیه قاپای قلعه رفتند ازینندار مرد و از خبر داری بنده پادشاهی
 نتوانست از قلعه بر آید و ایشان بایستد و از خبر در فتح قلعه بهین سبب است حکم در بجا می افتد
 و مفتوح سخن قلعه بانه بایستد و در تعلیم آورده و حاله یار علی بیگ نو که بزرگ لغت نشود
 که شل پادشاه را در مرحوم و بنفوس بجا می افتد چون در دو کار پادشاهی بهیم شود و در حقوق خدمت
 صد ساله العالی طفال است که پیشو یک در دو کار و کان خدو بنده و شریف مکر در بنده و ستان
 ویت بسبب زنده بهر سال بر کجای نفع خود را می میسر تین میلنها که میفریم بکری مستحقین
 بخت از فکری بجا بایستد نو که بان جماعت بسبب است این ملک حق بران سید بسود اگر ان
 عمده و مالداران و تجار بنده و باران شمرت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری معرفت بنای مردم
 اهل استحقاق حریین شریفین سلم نو اندر سید بواسطت آنها ارسال شده آید خواهی نخواهی
 اظهار شمرت ندر بکار و الا هم نیست طلب نو دی اراج مطهر و حضرت جناب جل و علایک است
 صلی الله علیه و آله و صحابه در صورتیکه نمی شنوند باشد چه استحقاق این ملک بایستد که بگوید
 مقامات جلوه او بجهان مطهر است سخن او بر لبه این جل آورید قیامت بنای اسد خان قوه
 بهین و خلافت محمد شاه بهادرنویسد بلکه عرض شد که که بنویسد ویت فوج با جلال
 به شیخ که یک اندر بیا بجا باشد بدوش سپاهی بود و هم تصدی از او شش مفصل اطلاع ندارد به
 او نیست بکار در خارج برض سید که ویل منصب اریکه در حویله میجر جلگیر وارد بنا بر تفضیل

خواصان آنحضرت گشته و خیلی در مزاج اند پس راه نوشت لطیفه‌های حسب حال و موقع بوضع
 میرسانید صادر شد رقعہ ۹۷۹ عجم غلام شاه باید نوشت که افرغی حسن و یانت و جبر شعور
 ایشانیم زنده بانو آنکه بچاره تاج بجال تبار و رسد نخواهد ماند بر او حقیقی اردو تلافی حق
 ناخشنودی خاتونست نمیداند که فضل شایسته حضرت آفریدگار آفریدگار جعفر عفو بر ائم بشار
 عاصیان بگردانید بر ای خدا و خاطر پاکیند دیرینه و عجب پیشینه آرسینه بردارند و آن
 ضعیف را که غیله ز شاد گیزی ندارد شمول عطف گردانند نوم و ایش آنچه کردند و سناری آن
 روز بدیدند دنیا گشتنی و گشت نیست اندک است ساختنی ع ناکرده گناه و چنان
 کلمه غیب از زبان بیان جلال طبع قدس سره اشرف بیاد داریم که خدا تا ترس را در مزاج
 راه دادن دوی حق را از در زدن بدترین گناهانست و تحقیقی زبان عاصی بیاصی را
 اثری بخشاید و زیاده برین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعہ ۹۸۰ حسب کلمه فخر از خا
 عبدالمطین خان هرگاه برای سلام حبه ملک از اهل سام بیاید ایشان اگر سوار است
 باشد بعد سلام دست بر سینه گذشت عقب ایشان بزد و اگر بر پاکی سوار باشد بعد سلام
 مختار است و اگر بر نیل باشند برابر راه برود اگر شکم شوند جواب بدهد و الا در او کاندود و گوی
 پنج پیران از سپ نو و آده سلام کنند ایشان او را بان میهند و دیگران را علیک
 نقل شقمه ۹۸۱ انشاء عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان در گشت
 بوکیل باید نوشت که بوقش رساند احوال متعلینان این صوبه از حضرت پنهان نیست
 غایت آنکه خان حسن عمل هر یک میداند و حقیر نویرم کرالائق این کارمند و قریب
 درین نیست که با قریب غایت آنکه خان رضی شود و آیه این همان لایق عمل کاغذی
 خواهد بود و وصل شدنی نیست برگشته جمع می افتد و عایا و بران میگردد و نهیم او

چگونه بوضع
 در آن مقام
 تحقیق
 بنویسند
 که در آن
 عجم غلام
 شایسته
 حضرت
 آفریدگار
 جعفر
 عفو
 بر ائم
 بشار
 عاصیان
 بگردانید
 بر ای
 خدا
 و خاطر
 پاکیند
 دیرینه
 و عجب
 پیشینه
 آرسینه
 بردارند
 و آن
 ضعیف
 را که
 غیله
 ز شاد
 گیزی
 ندارد
 شمول
 عطف
 گردانند
 نوم
 و ایش
 آنچه
 کردند
 و سناری
 آن
 روز
 بدیدند
 دنیا
 گشتنی
 و گشت
 نیست
 اندک
 است
 ساختنی
 ع ناکرده
 گناه
 و چنان
 کلمه
 غیب
 از زبان
 بیان
 جلال
 طبع
 قدس
 سره
 اشرف
 بیاد
 داریم
 که
 خدا
 تا
 ترس
 را
 در
 مزاج
 راه
 دادن
 دوی
 حق
 را
 از
 در
 زدن
 بدترین
 گناهانست
 و تحقیقی
 زبان
 عاصی
 بیاصی
 را
 اثری
 بخشاید
 و زیاده
 برین
 چه
 باید
 نوشت
 که
 نباید
 نوشت
 رقعہ
 ۹۸۰
 حسب
 کلمه
 فخر
 از
 خا
 عبدالمطین
 خان
 هرگاه
 برای
 سلام
 حبه
 ملک
 از
 اهل
 سام
 بیاید
 ایشان
 اگر
 سوار
 است
 باشد
 بعد
 سلام
 دست
 بر
 سینه
 گذشت
 عقب
 ایشان
 بزد
 و اگر
 بر
 پاکی
 سوار
 باشد
 بعد
 سلام
 مختار
 است
 و اگر
 بر
 نیل
 باشند
 برابر
 راه
 برود
 اگر
 شکم
 شوند
 جواب
 بدهد
 و الا
 در
 او
 کاندود
 و گوی
 پنج
 پیران
 از
 سپ
 نو
 و
 آده
 سلام
 کنند
 ایشان
 او
 را
 بان
 میهند
 و دیگران
 را
 علیک
 نقل
 شقمه
 ۹۸۱
 انشاء
 عالیجاه
 که
 با
 فضل
 خان
 صادر
 کرده
 بودند
 سید
 کمال
 خان
 در
 گشت
 بوکیل
 باید
 نوشت
 که
 بوقش
 رساند
 احوال
 متعلینان
 این
 صوبه
 از
 حضرت
 پنهان
 نیست
 غایت
 آنکه
 خان
 حسن
 عمل
 هر
 یک
 میداند
 و حقیر
 نویرم
 کرالائق
 این
 کارمند
 و قریب
 درین
 نیست
 که
 با
 قریب
 غایت
 آنکه
 خان
 رضی
 شود
 و آیه
 این
 همان
 لایق
 عمل
 کاغذی
 خواهد
 بود
 و وصل
 شدنی
 نیست
 برگشته
 جمع
 می
 افتد
 و عایا
 و بران
 میگردد
 و نهیم
 او

باین درجه گوش بخور که اگر سجای یک و سه لک و سه پاره شود نیست تغییر پذیر تغییر در کار
خود آتشی و دوا همه باز پرسین بادشاهی شمرست یوان را نباید که خویش واقربا را کار و فرمای
میر ترغیبی بدو فانی باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برو جاکگیر پس ظاهر و خند حرام نگرفته
از خون کشیدن

نام مقام	نام مقام	نام مقام
----------	----------	----------

خاتمه الطبع

بعد از شش گشت و رفت سر دفتر موجودات علیه افضل الصلوات و اعلیٰ التحیات
مختفی مباد که درین هنگام مهینت انجام انشای دلپذیری و نشات بی نظیری می نمود
پروغات عالمگیری لقب بکلمات طیبات که حکم کلام الملک ملک نظام
سر کلام مخدوران و دره التاج بلاغت و بیاضت در مطبع صاحب محبت
مصدر فیض و انعام جناب ششی نول کشور لائال بالق و السرو
در شهر کانپور پناه جول ۱۲۸۴ ع مطابق ماه رمضان ۱۲۸۴ هـ قریب پیشتر
رونق طبع گرفته ضیاء اختتام پذیرفت

CALL No. { ۸۹۱۶۵۵۴۴ } ACC. No. ۴۲۲۴
 AUTHOR عالمگیر اورنگ زیب
 TITLE روضات عالمگیری

۸۹۱۶۵۵۴۴.۴
 ع. ۱۱۴
 ۴۲۲۴
 عالمگیر اورنگ زیب
 روضات عالمگیری

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

